

ادوارد فیتزجرالد

(۱۸۰۹-۱۸۸۳)

دیک دیویس^۱

ترجمه مصطفی حسینی

ادوارد فیتزجرالد (تولد ۳۱ مارس ۱۸۰۹؛ وفات ۱۴ ژوئن ۱۸۸۳)، مترجم انگلیسی رباعیات عمر خیام (لندن، ۱۸۵۹)، *سلامان و افسال جامی (سلامان و افسال: اثری تمثیلی، ترجمه از فارسی اثر جامی^۲، لندن، ۱۸۵۶) و منطق الطیر عطار (انجمن مرغان^۳، اولین بار با عنوان «گزیده‌ای از انجمن مرغان عطار»^۴ منتشر شد؛ فیتزجرالد، ۱۹۰۳، ج. ۴، صص. ۲۵۵-۳۱۲) است. بی‌گمان ترجمه او از رباعیات عمر خیام مشهورترین ترجمه‌ای است که تا کنون از شعر فارسی به انگلیسی صورت گرفته است. این ترجمه تأثیر شگرفی بر شعر اواخر دوره ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱) و دوره ادوارد (۱۹۰۱-۱۹۱۴) داشته است. به علاوه، این ترجمه، در قیاس با ترجمه‌های قبلی، سهم بزرگی در برانگیختن توجه کشورهای انگلیسی-زبان و اروپایی به ادبیات پارسی داشته است.*

فیتزجرالد در خانواده‌ای ثروتمند انگلیسی-ایرلندی به دنیا آمد. او در اوان کودکی در خانه‌ای اشرافی، در بردفیلد هال، در ناحیه سافک زندگی می‌کرد، و در همانجا بود که، به گمان خودش، معدود اشعار ناب انگلیسی‌اش را سرود. فیتزجرالد به تبع پدر نام خانوادگی مادرش را برگزید (نام خانوادگی پدرش پرسل بود، اما پدرش به احترام موقعیت برتر اجتماعی و همچنین تمکن مالی

^۱ برگرفته از دانشنامه ایرانیکا (ج. ۱۰، صص. ۸-۱۲، ۲۰۱۲)، زیر نظر انوشه یاد احسان یارشاطر.

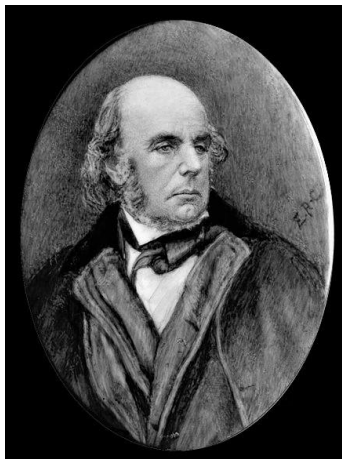
^۲ *Salámán and Absál: an Allegory*, Translated from the Persian of Jámi

^۳ Bird Parliament

^۴ *A Bird's Eye-View of Farid-uddin Attar's Bird-Parliament*

همسرش نام خانوادگی او را انتخاب کرده بود). در دوران کودکی ادوارد والدینش دور از همدیگر زندگی می‌کردند و او به ندرت مادرش را، که در بی‌مهری به فرزندانش زبانزد خاص و عام بود، می‌دید (مارتین، صص. ۳۱-۳۴). فیتزجرالد جوان به چشم تحسین، ترس، و تنفر به مادرش (که یکی از ثروتمندترین و زیباترین زنان انگلستان آن ایام بود) می‌نگریست. شاید بتوان زن‌ستیزی گاه‌گاه در آثار فیتزجرالد را معلول این علت به شمار آورد.

فیتزجرالد در دبیرستان پادشاه ادوارد ششم در بری سنت ادموندز سافک، و کالج ترینیتی کیمبریج تحصیل کرد. او در دانشگاه کیمبریج دانشجوی ممتازی نبود، اما در آنجا بود که با الفرد لرد تنیسن، که مشهورترین شاعر عصر ویکتوریا لقب گرفت، و ویلیام تکرری، که بعدها رمان‌نویس نامداری شد، طرح دوستی ریخت. وی همچنین با تامس کارلایل، مورخ و مقاله‌نویس عصر ویکتوریا، دوست شد. بعد از فراغت از تحصیل به سافک بازگشت، و مابقی عمر طولانی‌اش را در آنجا گذراند. درست است که او به سادگی می‌زیست و از تجمل‌سخت‌پرہیز داشت، ولی میراث خانوادگی چندان بود که با آن به آسانی امرار معاش کند. فیتزجرالد اوقاتش را صرف کارهای متنوع ادبی مثل ترجمه، گردآوری کلمات قصار، مقالات ادبی، جمع‌آوری کلمات عامیانه، و حک و اصلاح اشعار دیگر شاعران (از جمله دو شاعر اهل سافک یعنی برنارد بارتن و شاعر معروف‌تری یعنی جورج کرب) می‌کرد. در سال ۱۸۵۶ با لوسی بارتن، دختر برنارد بارتن، ازدواج کرد، اما یک سال بعد از او جدا شد و سخاوتمندانه مقدار قابل‌توجهی پول به او بخشید به شرط آن‌که دیگر مزاحم اوقات شریفش نشود (مارتین، صص. ۲۰۰). فیتزجرالد به تدریج به کنج انزوا خزید. او نزد اهالی شهرک وودبریج، نزدیک‌ترین شهر به آخرین خانه محقرش، فرد بی‌آزاری تلقی می‌شد، اگرچه برخی افراد او را آدم نامتعارفی می‌دانستند؛ آنان نام او را «داتی» گذاشته بودند (لفظی عامیانه در عصر ویکتوریا به معنی «مشنگ»). فیتزجرالد در نامه‌نگاری ید طولایی داشت، او هم به چهره‌های معروف ادبی هم به اشخاص کم‌شهرت‌تر نامه می‌نوشت. نامه‌های وی در زمره بهترین نمونه‌های این نوع ادبی در عصر ویکتوریا محسوب می‌شود.



رگه‌هایی از همجنس‌گرایی در برخی از دوستی‌های فیتزجرالد به روشنی دیده می‌شود. احتمالاً این امر دلیل ناکامی او در زندگی مشترکش بود؛ همسرش بعدها دربارهٔ تمایلات افراطی فیتزجرالد به «نوخط‌ها» (مارتین، ص. ۴۴) مطالبی نوشت. تمایلاتی که نقش مهمی در علاقه‌مندی او به شعر پارسی داشت و موضوعی که در دوستی او با معلم فارسی‌اش، ادوارد بایلز کاول، تصادف محض بود. دوستان

مذکرش دو گروه بودند: یا ادبایی مثل تنیس، تگری، و بارتن یا مردان جوان زیبارو – به تعبیر همسرش همان «نوخط‌ها» – که از او بسیار جوان‌تر بودند و به کارهای یدی بیرون از خانه تمایل داشتند. دو مورد از چنین دوستی‌هایی برای او خیلی مهم بود: اول، دوستی با ویلیام کنورثی براون، اشراف‌زاده‌ای که بیشتر وقتش را به شکار می‌گذراند (و در اثر سقوط از پشت اسب درگذشت) و دوم، بعد از مرگ براون، دوستی با ژوزف (پاش) فلچر ماهیگیری اهل لوست‌آفت که به نقل از فیتزجرالد چهره‌اش او را به یاد ویلیام براون می‌انداخت. احتمال مرادوات فکری و ادبی فیتزجرالد با این دو بسیار بعید است، اما در سال ۱۸۴۴ فیتزجرالد با کاول، زبان‌شناس جوان، ملاقات کرد. کاول (که هجده ساله و فیتزجرالد سی و پنج ساله بود) جوانی و زیبایی را توأمان داشت. دانش عمیق زبان‌شناسی، و علاقهٔ شدیدش به ادبیات فیتزجرالد را به سمت او کشانید؛ کاول از دوران دبستان شروع به یادگیری زبان فارسی کرده بود و در شانزده سالگی نخستین ترجمه‌اش، غزلی از حافظ، را منتشر کرده بود (مارتین، ص. ۱۳۸).

همین کاول بود که به ادوارد فیتزجرالد فارسی آموخت، و این‌گونه بود که مترجم رباعیات عمر خیام نه از طریق شیوه‌های مرسوم عصر (مثل آموزش‌های رسمی دانشگاهی، عضویت در ارتش هند و یا کارمند دولت بریتانیا در هند) بلکه به تدریج از رهگذر دوستی و علایق مشترک ادبی با کاول به زبان فارسی روی

آورد. فیتزجرالد در تمامی عمرش هیچ‌گاه رسماً به یادگیری زبان فارسی اقدام نکرد، و حتی تا نزدیکی‌های ایران هم سفر نکرد؛ شرقی‌ترین سفرش به پاریس بود، تازه آن هم بسیار کوتاه (مارتین، صص. ۶۴-۶۵).

در پرتو دوستی ادبی-زبان‌شناختی آن دو کاول شروع به تدریس زبان اسپانیایی به فیتزجرالد نمود و پیشنهاد کرد که آثار پدر کالدرون را بخواند. فیتزجرالد به تشویق دوست جوانش، کاول، به سرودن و نوشتن نیز پرداخت. او در سال ۱۸۵۱ یوفرانور^۱، گفتگوهایی به سبک افلاطون، را منتشر کرد، و در آن میان دو نوع مردانگی (جسمانی و فکری) تمایز نهاد. به گمان او مرد آرمانی دارای تحصیلات آرمانی و واجد جذاب‌ترین خصوصیات هردو نوع است. فیتزجرالد در سال ۱۸۵۲ پولونیوس: *گزیده امثال و حکم*، و *شواهد امروزی*^۲ را، که در واقع گلچینی از کلمات قصار بود، منتشر کرد. از این تعداد برخی به زبان اصلی و بخش عمده آن حاصل خوشه‌چینی گسترده او بود. علاقه به کلمات قصار یکی از دلایل اصلی اقبال فیتزجرالد به رباعیات خیام بود.

در سال ۱۸۵۳ تلمذ او نزد کاول به بار نشست و شش نمایشنامه از کالدرون را با عنوان *شش نمایشنامه از کالدرون، ترجمه‌ای آزاد اثر ادوارد فیتزجرالد*^۳ منتشر کرد. از آنجا که این ترجمه‌ها به شناخت شیوه ترجمه او از آثار فارسی نیز کمک می‌کند، اهمیت آن‌ها دوچندان است. واژه «آزاد» در عنوان اثر نشان از تمایل فیتزجرالد به بازآفرینی آثار مورد علاقه‌اش دارد، او خود آن را ترجمه‌ای «روان» می‌نامد (ترهیون، ج. ۲، ص. ۶۶). مهم‌تر آن‌که این تعبیر، غالباً در نامه‌های فیتزجرالد که درباره ترجمه‌هایش - اعم از اسپانیایی، فارسی، یا ترجمه‌های متأخرش از یونانی - است، به کار می‌رود. مقصود او آن بود که شاعران محبوبش را برای عامه خوانندگان عصر ویکتوریا جذاب و گیرا جلوه دهد، به همین منظور می‌کوشید علاوه بر بازنویسی و بازآفرینی آثار، آن‌ها را با توقعات خوانندگان

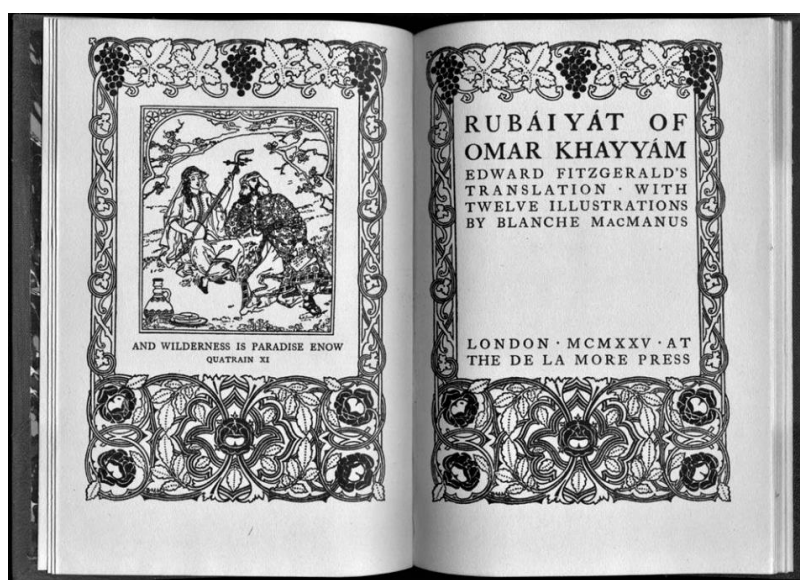
¹ *Euphranor*

² *Polonius: A Collection of Wise Saws and Modern Instances*

³ *Six Dramas of Calderon, Freely Translated by Edward FitzGerald*

عصر ویکتوریا نیز سازگار و بومی کند. علاقه شدید او به کلمات قصار در ترجمه هایش نیز کاملاً مشهود است، و بیشتر ترجمه‌های بازبینی شده او شامل تقلیل‌های جدی متن اصلی است، بدین منظور که جان کلام را به مخاطبانش عرضه کند و از اطناب پرهیزد. بجاست که در اینجا به مشرب فیتزجرالد درباره خرید تابلوهای نقاشی نیز اشاره کنم. او پس از خرید تابلوهای نقاشی آن‌ها را کوتاه و دوباره روتوش می‌کرد (مارتین، ص. ۱۲۴)، درست مثل حك و اصلاح کردن اشعار دیگران که معمولاً شامل حذف بخش‌هایی از اثر می‌شد که به زعم او برای تجلی لحظات ناب غیرضروری می‌نمود. در تمامی این موارد – از روتوش کردن نقاشی‌ها گرفته تا حك و اصلاح اشعار دیگر شعرا و ترجمه آثار ادبی سایر ملل – می‌بینیم که اثر دیگران چقدر برای او ضرورت داشت، موضوعی که در سایر فعالیت‌های ادبی او، از جمله نامه‌نگاری، که در این فن یگانه روزگار بود، نیز ساری و جاری است. ادبیات برای فیتزجرالد بهانه‌ای برای دوستی ورزیدن بود، و اتفاقی نیست که تمام آثار مکتوب او محصول مستقیم تشویق و ترغیب دیگران (به خصوص کاول) بود.

در سال ۱۸۵۲ کاول شروع به تدریس زبان فارسی به فیتزجرالد کرد. اولین متن کاملی که آن دو با هم خواندند **اسلامان و ابدال جامی** بود. این کتاب اولین



اثر فارسی بود که فیتزجرالد در سال ۱۸۵۶ ترجمه و منتشر کرد. او علاقه خاصی به این ترجمه داشت، و حتی آن را به موفق‌ترین ترجمه‌اش، یعنی رباعیات عمر خیام، ترجیح می‌داد. بی‌شک دلیل این شیفتگی آن است که او این اثر را نزد کاوِل به درس خوانده بود؛ در یکی از نامه‌هایش به کاوِل صراحتاً نوشت: «چرا نباید آن را این همه دوست داشته باشم، مگر نه این که لذت خواندن آن به زبان اصلی را از شما دارم؟» (ترهیون، ج. ۲، ص. ۱۸۹). به علاوه، او انتشار این اثر را «بنای باشکوه کوچک دوره شاگردی نزد کاوِل» می‌خواند (همان، ج. ۲، ص. ۱۶۰).

درست است که برخی از حکایت‌های مستقل موجود در مطاوی **سلامان و اِسال** در قالب شعر عروضی (به اصطلاح وزن «هایاوات»^۱) ترجمه شده، ولی ترجمه **سلامان و اِسال** جامی عمدتاً به شعر سپید است. این وزن در عروض فارسی معادل دقیقی ندارد. این ترجمه مثل ترجمه فیتزجرالد از آثار نمایشی کالدرون با افزودن و کاست‌های فراوانی همراه است. بخش‌های جذاب **سلامان و اِسال** برای او همان تمثیلات فلسفی اثر بوده؛ و او این قسمت‌ها را به طور کامل اما آزادانه ترجمه کرده است. از سوی دیگر، فیتزجرالد قسمت‌هایی را که دارای الفاظ رکیک و مستهجن بوده در اغلب موارد حذف کرده است. جالب‌تر از همه علاقه وافر او به بخش‌های تمثیلی و متافیزیکی **سلامان و اِسال** است. فیتزجرالد ایجاز شاعرانه اثر را حفظ کرده و کوشیده تا حد امکان مضامین آن را منتقل کند. توجه به مسائل فرازمینی ظاهراً یکی از دلایل اقبال او به رباعیات عمر خیام در ادوار بعد است.

فیتزجرالد پس از بازنگری و بازنویسی قسمت عمده **سلامان و اِسال** دوباره آن را در سال ۱۸۷۹ منتشر کرد. تغییراتی که او انجام داده آموزنده است، و جالب است بدانیم که در بازنگری فاصله بین متن انگلیسی با اصل فارسی آن، در قیاس با ترجمه قبلی، بیشتر شده است. پیداست که روش ترجمه او، مانند رباعیات خیام، نخست بر انتقال معنا استوار بوده، و به محض این که اثر در ذهن‌اش به عنوان شعر انگلیسی جا افتاده، وی با **حک** و اصلاح مکرر تدریجاً صبغه فارسی آن را کم‌رنگ‌تر کرده است. ترجمه رباعیات پیش از انتشار چاپ اول نیز بر همین

¹ Hiawatha meter

سیاق بوده است، و شاید بتوان ردّ این موضوع را در نامه‌های فیتزجرالد به کاول دربارهٔ این ترجمه سراغ گرفت (مثلاً ترهیون، ج. ۲، صص. ۸۱-۲۸۰).

کاول در سال ۱۸۶۵ به منظور تصدی سمتی دانشگاهی انگلستان را به مقصد هندوستان ترك کرد. وی به هنگام عزیمت مجلدی از رباعیات خیام را که به خط خود و از روی نسخهٔ محفوظ در کتابخانه بادلین آکسفورد رونویسی کرده بود به او هدیه داد.^۱ کاول از کلکته برای فیتزجرالد نسخهٔ خطی دیگری از رباعیات را فرستاد.^۲ فیتزجرالد به تدریج شروع به خواندن و ترجمهٔ این اشعار کرد، و غالباً از طریق نامه کاول را از روند کار آگاه می‌کرد. در این نامه‌ها سؤالات زیادی دربارهٔ وزن و قافیه، و درستی و نادرستی و مشکلات دستوری این اشعار (مثلاً ترهیون، ج. ۲، صص. ۳۵-۲۳۴، ۲۷۵، ۸۳-۲۷۹، ۸۹-۲۸۵) وجود دارد. بدیهی است که ترجمهٔ این اشعار تنها راهی بود که او را به معلم و یار غایبش نزدیک می‌کرد (بنگرید به سرآغاز نامه‌ای که در فوریهٔ ۱۸۵۷ به کاول نوشته است).^۳

اواخر دههٔ ۱۸(۵۰) سرنوشت‌سازترین دورهٔ زندگی فیتزجرالد بود. در سال ۱۸۵۵ مادرش فوت کرد؛ بلافاصله پس از عزیمت کاول به هندوستان، ازدواج ناکامش به شکست و جدایی انجامید؛ و هنگامی که مشغول ترجمهٔ رباعیات خیام

^۱ این نسخه به نسخهٔ اوزلی نیز معروف است. نسخهٔ اوزلی (یا بادلین) یکی از قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین مجموعه‌های رباعیات عمر خیام است که در کتابخانه بادلین شهر آکسفورد نگهداری می‌شود. این نسخهٔ خطی در ماه صفر سال ۸۶۵ ق. در شهر شیراز به دست شیخ محمود یربوداگی به خط نستعلیق کتابت شده و مشتمل بر ۱۵۸ رباعی است. اشعار این نسخه به استثنای دو رباعی اول و رباعی آخر بر اساس حروف الفبا، که در آن روزگار باب بود، مرتب شده است. م

^۲ کاول این نسخه، موسوم به نسخهٔ کلکته، را در سال ۱۸۵۷ در کتابخانه/انجمن آسیایی بنگاله پیدا کرد و در ماه ژوئن همان سال نسخه‌ای از آن را که به خط خود رونویسی کرده بود برای فیتزجرالد فرستاد. این نسخه خطی که مؤلف آن ناشناخته و احتمالاً نسبت به نسخهٔ خطی بادلین متأخرتر است مشتمل بر ۵۱۶ رباعی است. م

^۳ سرآغاز این نامه بیتی از حافظ است: گر به سرمنزل سلمی رسی ای باد صبا/ چشم دارم که سلامی برسانی ز منش. م

بود موقتاً بی‌خانمان شده بود (و به ناچار نزد دوست‌اش بروان زندگی می‌کرد)، و بسیار دلتنگ کاول بود (مارتین، صص. ۷-۲۰۵). بی‌تردید این بحران روحی - بی‌مهری روزگار و بی‌هدفی زندگی - در پیوند زدن حزن و اندوه شخصی فیتزجرالد با مضامین مشابه رباعیات عاملی بس مهم بود.

فیتزجرالد در ساختمان ظاهری رباعیات دست برد؛ رباعیات خیام در فارسی ناپیوسته‌اند، ولی در ترجمه فیتزجرالد رشته‌ای نامرئی آنان را مانند منظومه‌ای پیوسته به هم متصل می‌کند. او در نامه‌ای به کاول نوشت «معتقدم که می‌توان از این رباعی‌های پراکنده مجموعه منسجمی سامان داد» (ترهیون، ج. ۲، ص. ۲۹۴). رباعیات فیتزجرالد خواننده را با خود به روزی خیامی می‌برد که در آن آدمی شکاک داروی آلام دنیوی‌اش را در اغتنام وقت از راه باده‌نوشی و مصاحبت با فردی هم‌فکر می‌جوید. او داستان کوزه و کوزه‌گری را که نماد رازآلودگی و بی‌عدالتی سرنوشت آدمی است، نیز به روایتش می‌افزاید. ترجمه فیتزجرالد بر تردید و تشکیک مذهبی مندرج در رباعیات انگشت می‌نهد و برداشت صوفیانه از آن‌ها را برنمی‌تابد؛ ابهام جنسی موجود در واژه فارسی ساقی نیز عامل مهمی در این ترجمه است. در این رباعیات به هیچ زنی اشاره نشده، منظور از عبارت «ماه پیکر» (در رباعی شماره ۴۲، چاپ اول) مرد است، و بهتر آن است که مراد از واژه «یار» (در رباعی شماره ۷۴، چاپ اول) را نیز مرد بدانیم.

توفیق ترجمه فیتزجرالد به عنوان شعر انگلیسی تا حدی مرهون انتخاب قافیه (آ، آ، ب، آ)، و وزن عروضی ثابت شعر پارسی است. کاربرد وزن عروضی دال بر قواعد تغییرناپذیر است، ولی قافیه مصرع چهارم تأکیدی است بر موضوعی که در شعر مطرح شده است. این مطلب از تردید فرازمینی شعر حکایت می‌کند، و در کنار اعجاب ظاهری اثر برای خواننده عصر ویکتوریا، بیانگر فضای تناقض‌آمیز رباعیات است. فیتزجرالد قاطعانه از مطلق نبودن باورهای عرفی سخن می‌گوید.

ترجمه آزاد و اقتباس‌گونه فیتزجرالد بسیار بحث‌انگیز بوده است. ادوارد هرن آن در کتاب رباعیات عمر خیام اثر فیتزجرالد، و منابع اصلی فارسی آن‌ها^۱

¹ *FitzGerald's Rubaiyat of Omar Khayyam, With the Persian Originals*

(لندن، ۱۸۹۹) به طور کامل به این موضوع پرداخته است. به نظر او چهل و نه رباعی ترجمه وفادار و استادانه‌ای از متن اصلی است و هر رباعی ترجمه یا بازآفرینی يك رباعی فارسی است که در نسخه اوزلی یعنی (بادلین) یا نسخه کلکته یا در هردو موجود است، و چهل و چهار رباعی بر اساس يك یا چند رباعی خیام ترجمه شده است. بقیه رباعیات بر اساس اشعار حافظ (دو رباعی) و عطار (دو رباعی) ترجمه شده‌اند. افزون بر این، سه رباعی (که وی آن‌ها را در چاپ دوم حذف کرد) با الهام از مطالعات اش سروده شده و ما به ازای مشخص فارسی ندارد (هرن‌ان، صص. یازده - دوازده). هنگام بررسی این موضوع بهتر است مقصود فیتزجرالد را در نظر داشته باشیم. او می‌خواست از اشعار شاعری ایرانی ترجمه‌ای روان و باب طبع خوانندگان عصر ویکتوریا عرضه کند. کارش از این حیث با توفیق چشمگیری همراه بوده است، و رباعیات عمر خیام او، اگر نگویم پرفروش‌ترین، ظاهراً یکی از پرفروش‌ترین دفاتر شعری بوده که تا کنون در انگلستان به زیور طبع آراسته شده است (مثلاً بنگرید به، سیر مختصر چاپ‌های مختلف آن در فیتزجرالد، ۱۹۹۷، ص. سیزده). البته او خود مدعی نیست که ترجمه‌ای لفظ‌به‌لفظ انجام داده است (وی این نوع ترجمه را به کاول محول کرده بود). بی‌شک هیچ ترجمه دیگری از فارسی به انگلیسی در انتقال لحن و فضای اثر به این درجه از توفیق دست نیافته است، و نیز بی‌تردید این ترجمه سهم بزرگی در برانگیختن توجه و اشتیاق غربیان به ادبیات پارسی داشته است.

چاپ اول و موجز رباعیات عمر خیام (با شمارگان ۲۵۰ نسخه)، بدون ذکر نام مترجم، در سال ۱۸۵۹ منتشر شد. اگرچه این ترجمه در آغاز توجه کسی را جلب نکرد، اما به زودی در میان شاعران، نویسندگان، و هنرمندان عصر ویکتوریا به آوازه‌ای شگرف دست یافت. دانته گبریل رزتی، رابرت براونینگ، الگرنان چارلز سوینبرن، برن جونز، جورج مریدیت و جان راسکین در شمار اولین ستایش‌کنندگان این اثر بودند؛ بنگرید به فیتزجرالد، ۱۹۹۷، ص. سی و چهار. چاپ‌های بعدی این ترجمه در سال‌های ۱۸۶۸، ۱۸۷۲، و ۱۸۷۹، با تغییراتی — افزایش و کاهش تعداد رباعیات و بعضاً بازنویسی برخی ترکیب‌ها و عبارات‌ها — همراه بود.

پس از مرگ مترجم، در سال ۱۸۸۹ بر اساس چاپ چهارم که فیتزجرالد آن را مجدداً ویرایش کرده بود، چاپ دیگری نیز از آن منتشر شد.

سومین ترجمه فیتزجرالد از ادبیات پارسی، **انجمن مرغان** (مأخوذ از *منطق الطیر* عطار) است، که او در فاصله سال‌های ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۲ گاه و بیگاه سرگرم ترجمه آن بود. در میان ترجمه‌های فارسی او این ترجمه کمترین توفیق را به دست آورد. شاید فیتزجرالد خود این نکته را به فراست دریافته بود، از این رو اهتمام چندانی به انتشار آن نداشت. افزود و کاست‌های معمول او در این ترجمه حتی بیشتر از **سلامان و ايسال** جامی است. به علت عدم درک جزئیات اثر او چندان از متن کتاب کاسته که ساختار آن، که نظر مساعدی هم نسبت بدان نداشت (ترهون، ج. ۲، ص. ۲۵۲)، سخت آسیب دیده است؛ او در متن خیلی دخل و تصرف کرده، و گه‌گاه متن را – شاید به نیت انتشار – نیز تلطیف و تنقیح کرده مخصوصاً در مواردی که در متن اصلی شائبه همجنس‌بازی وجود داشته است. مثلاً او پادشاه را به ملکه تبدیل کرده، یا در جای دیگری از متن «عیسی» را به «پیامبر» تغییر داده است، شاید به خاطر هراس از واکنش خوانندگان عصر ویکتوریا نسبت به حکایتی راجع به عیسی در کتابی غیر از کتاب مقدس. علاقه او به سلطان محمود غزنوی (احتمالاً به خاطر تمایلات همجنس‌گرایانه است، او در یکی از نامه‌هایش برای سلطان محمود لفظ «دوستم» [همان، ج. ۲، ص. ۲۵۴]) را به کار می‌برد، شاید به علت رابطه همجنس‌گرایانه سلطان محمود و غلامش ایاز) کاملاً آشکار است. در ضمن فیتزجرالد اکثر حکایاتی را که درباره سلطان محمود است ترجمه کرده، و حتی مواردی را افزوده که در متن اصلی وجود خارجی ندارد. شاید بتوان بخش‌هایی از این ترجمه را – خاصه بخش‌های پایانی (مانند وقتی که پرندگان سیمرخ افسانه‌ای را ملاقات می‌کنند) – از نمونه‌های ناب شعر انگلیسی دانست. بر این‌ها باید ترجمه بسیار زیبا و استادانه حکایتی موجد که در آن کودکی در شبی توفانی با چراغ بیرون می‌رود را نیز افزود.^۱

^۱ اشاره است به:

حکمت او در شبی چون پرزاغ / کودکی را می‌فرستد با چراغ

بعد از اوایل دهه ۱۸(۶۰) فیتزجرالد (به استثنای بازنگری *سلامان و ابسال* جامی) به ترجمه دیگر آثار فارسی همت نگماشت و مجدداً به ترجمه آثار اسپانیایی (او نمایشنامه‌های دیگری از کالدرون را ترجمه کرد) و سپس ترجمه آثار یونانی روی آورد (او *آگامنون* آیسخلوس، و دو نمایشنامه از سوفوکل درباره اودیپ را در یک مجلد تلفیق و ترجمه کرد). بهترین این ترجمه‌ها از حیث شعر انگلیسی *آگامنون* آیسخلوس است. فیتزجرالد در سال ۱۸۸۳ هنگام دیدار دوست قدیمی‌اش جرج کرب، پسر کرب شاعر، - که تازه مشغول حک و اصلاح اشعار او شده بود - درگذشت.

شهرت فیتزجرالد، که تا حوالی ایام جنگ جهانی اول در اوج بود، ناگاه در محاق فراموشی افتاد. احتمالاً صبغه «شرق‌شناسانه» برخی از اظهار نظرهایش در باب شعر پارسی می‌تواند موجب کثرفهمی شود^۱ (او درباره شیلر بعد از خواندن جامی می‌گوید «نعمتی است که از دنیای رؤیایی و کودکانه شرق به شمال قدرتمند بازگردم»؛ ترهیون، ج. ۲، ص. ۱۸۴) به علاوه برخورد آزادانه او با متونی که ترجمه کرده از منظر نظریه‌های جدید ترجمه بسیار بحث‌انگیز است. شاید اظهارات شرق‌شناسانه او تا حدی به دلیل ارتباط و علاقه‌اش به کاول باشد، و احتمالاً گناه او به خاطر چنین احساساتی متأثر از دیدگاه سرکوبگرانه عصر ویکتوریا نسبت به مسأله همجنس‌بازی بوده است. زمانی که فیتزجرالد عملاً مشغول یادگیری زبان فارسی بود کاملاً پذیرا، و سپاسگزار مشخصه یگانه فردیت و قدرت بود (اشتیاق واقعی او به رباعیات خیام از نامه‌هایش به کاول در این باره کاملاً هویداست)؛ و

بعد از آن بادی فرستد تیزرو / کان چراغ او بگش، برخیز و رو

پس بگیرد طفل را در ره گذر / کز چه گشتی آن چراغ، ای بی‌خبر

زان بگیرد طفل را تا در حساب / می‌کند با او به صد شفقت عتاب. م

^۱ مثلاً در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۵۷ در نامه‌ای به کاول نوشت: «برای من مایه سرگرمی است که با اشعار پارسیان هر کاری که دلم می‌خواهد بکنم، اینان، (به گمان من) چندان هم شاعر نیستند که دست و دل آدم از دخل و تصرف در آثارشان بلرزد، وانگهی آنان واقعاً به اندکی هنر نیاز دارند تا تأدیباتشان کند». م

درست است که امروز دیدگاه‌ها درباره ترجمه تغییر کرده، اما کار کارستان فیتزجرالد در عرضه‌داشت یکی از مشهورترین ترجمه‌های منظومی که تا کنون از شعر پارسی به انگلیسی صورت گرفته، و جلب توجه عموم غربیان به میراث غنی شعر کلاسیک پارسی هرگز از یادها نمی‌رود.

منابع

- آ. ج. آربری، *سلامان و ابسال فیتزجرالد*، کیمبریج، ۱۹۵۶.
- آ. ج. پاتر، *کتاب‌شناسی رباعیات عمر خیام*، لندن، ۱۹۲۹، بازچاپ زوریخ و نیویورک، ۱۹۹۴ (تاریخچه کامل آثار تا ۱۹۲۹).
- ادوارد فیتزجرالد، *آثار ادوارد فیتزجرالد*، (به اهتمام) و. ا. رایت، ج. ۷، لندن، ۱۹۰۳.
- ادوارد فیتزجرالد، *ادوارد فیتزجرالد، رباعیات عمر خیام: چاپ انتقادی*، (به اهتمام) ک. دکر، چارلستون و لندن، ۱۹۷۷.
- ادوارد فیتزجرالد، *نامه‌های ادوارد فیتزجرالد*، (به اهتمام) آ. م. ترهون و آ. ب. ترهون، ج. ۴، پرینستن، ۱۹۸۰.
- رابرت مارتین، *اسیر دوستان: زندگینامه ادوارد فیتزجرالد*، پرینستن، ۱۹۸۵ (بهترین زندگینامه فیتزجرالد).
- ادوارد هرنان، *رباعیات عمر خیام اثر فیتزجرالد*، و منابع اصلی فارسی آن‌ها، لندن ۱۸۹۹.
